

شاعران مرو

نوشته: دکتر ابوالقاسم رادفر

سابقه تاریخی شهر «مرو» یا «مروشاهجان» به گذشته‌های دور می‌رسد. زیرا «مقدسی» بنای آن را به «اسکندر کبیر» نسبت می‌دهد. «حافظ ابرو» بنیانگذار قهندز «مرو» را «طهمورث» و بانی ربض شهر را «اسکندر رومی» می‌داند. باری شهر «مرو» در گذشته از شهرهای بسیار آباد ایران محسوب می‌شده که به مرور ایام از رونق و اعتبار آن کاسته شده است. البته بحث ما در اینجا پیرامون اوضاع تاریخی و پیشینه این شهر نیست و در صفحات پیش تا حد امکان بدان اشاره شده است.

اما مراد از ذکر این مقدمه کوتاه این است که بدانیم شهر «مرو» از دوران گذشته همواره مهد پرورش دانشمندان و شاعران فراوان بوده، و استادان بنام و مشهوری را در دامن خود پرورش داده، و سبب ایجاد حوزه‌های درس و بحث در زمینه‌های گوناگون علمی و ادبی گردیده است تا جایی که جاذبه علمی و موقعیت این شهر باعث جلب علمای دیگر نواحی به این سرزمین شده است.

از طرفی در این مختصر امکان بحث طولانی پیرامون اوضاع ادبی و بررسی علل اعتلای فرهنگ و ادب در سده‌های آغازین اسلام و رکود آن در دوران بعد نیست و هدف ما هم فقط ارائه زندگینامه و نمونه اشعار تعدادی از شاعران شهر «مرو» بوده تا این سخن در آمدی باشد برای بررسی تحلیلی و تدوین کارنامه ادبا و شاعران «مرو» باشد.

که همین مطالب فشرده و کوتاه با تمام نارساییهایی که دارد مقبول نظر قرار گیرد.
اینک ذکر شاعران:

ابوالعباس مروزی

ابوالعباس بن خنود المروزی از فضلا و حکمای خراسان است. به روایت سیوطی مردی فقیه و محدث و شیخ تصوف در زمان خود بود، و به سال ۳۰۰ ه. ق. در گذشت.^۱ معروفترین شعری که به او نسبت داده اند، قصیده‌ای است که گویا در ورود مأمون به مرو، یعنی در سال ۱۹۳ ه. ق. در مدح او سروده است و ظاهراً عباس در زبان عرب نیز مهارتی بسزا داشته است.^۲ دکتر صفا با بررسی و نقد روایات تذکره‌نویسان قصیده منسوب به ابوالعباس را اصلی نمی‌داند، و در این باره می‌نویسد: «این قصیده با سبک سخن و صنایع شعری از قبیل ترصیع و مماثله و ترکیبات پخته و کامل عیار خود نمی‌تواند شعر قرن دوم و سوم باشد... و نسبت دادن این قصیده به قرن ششم هجری قمری خیلی عاقلانه‌تر است...»^۳ قسمتی از قصیده منسوب به عباس مروزی این است:
ای رسانیده به دولت فرق خود بر فرقدین گسترانیده به جود و فضل در عالم بدین
مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را دین یزدان را تو بایسته چو رخ راهر دو عین^۴

مسعودی مروزی

یکی از شاعران اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم ه. ق. است که اطلاعات ناقصی از احوال او در دست داریم. وی نخستین کسی است که شروع به نظم روایات تاریخی و حماسی ایران کرد و شاهنامه منظومی پدید آورد. از شاهنامه او اطلاع زیاد در دست نیست. در کتاب البده و التاریخ مقدسی دوبار از این منظومه یاد شده است یکی در پادشاهی کیومرث و دیگر در پایان سلطنت پادشاهان ساسانی. وزن این منظومه به بحر هزج مسدس است.

شاهنامه مسعودی مروزی در اوایل قرن پنجم ه. ق. هم شهرت و اهمیت داشت و

طرف توجه بود.^۱

محمد بن صالح مروزی

فخرالفضلا ابو عبدالله محمد بن صالح نوایخی بیشتر از ملوک غزنویه و مقدم شعرای معروف سلطان محمود غزنوی بود. وی را محمد نوایخی نگاشته‌اند و از شعرای مشهور محسوب داشته‌اند. محمد عوفی نوشته که همه فضلا خواستند که این دو شعر او را که به فارسی گفته به عربی ترجمه کنند، نیارستند مگر، ابوالقاسم اسفراینی والحق به غایت نیکو گفته است. منوچهری در اشعار خود او را به تقدّم و فصاحت و بلاغت و استادی نام برده است و تمجید کرده است. همانا از معاصرین آل سامان بوده و از مشاهیر فضلا و شعرای آن عهد بر سر آمده اشعارش از نصاریف زمان و طول دوران به تحلیل رفته و چیزی از آن در میان نمانده الا این دو سه بیت که به نام وی در بعضی کتب دیده شده:

لب او بینی گوئی که کسی زیر عقیق به میان دو گل اندر شکری پنهان کرد
(نقل از مجمع الفصحاء، ج ۳، ص ۱۱۶۷). در باب الالباب هم این دو بیت از ابو عبدالله محمد بن صالح الولوالجی آمده:

سیم دندانک و بس داتک و خندانک و شوخ که جهان آنک بر مال ب او زندان کرد
لب او بینی و گوئی که کسی زیر عقیق با میان دو گل اندر شکری پنهان کرد

خارثی مروزی

از فضیله‌ی زمان خود بوده و مدت‌ها در مرو و بلخ منصب شیخ الاسلامی داشته، اشعار بسیار به فارسی و عربی دارد. دو رباعی زیر از او است:

یا رب من تشنه جام خون چند کشم با رستم چرخ نیلگون چند کشم
از بهر دو لقمه‌ای که هم داده است من منت هر ناکس دون چند کشم

و این رباعی را هم از وی نقل کرده‌اند در آن وقت که به خوارزم رفت:

حسالی بساری بر آتشم تا چه شوره خاکبست همیشه مفرشم تا چه شود

۱. تاریخ ادبیات، صفا، ج ۱، صص ۳۶۹-۳۷۱ (نقل به اختصار).

۱. ۳ تاریخ ادبیات، صفا، ج ۱، ص ۱۷۸.
۲. ۴ تاریخ ادبیات، شفق، چاپ دوم، ص ۱۱۳-۱۱۴.

برناخوشی دهر خوشم تا چه شود تو میکن و من همی کشم تا چه شود
همچنین عوفی در لباب الالباب می نویسد: «... در قصبه کاریز در جوار مشهد
طوس خانقاهی است بر دیوار آن خانقاه قصیده تازی دیدم در مدح خاندان نبوت نوشته
و تخلص به علی بن موسی الرضا کرده بر قافیت میم، چون ایراد اشعار تازی تکفل
نکرده ایم برین اقتصار افتاد.

ابونصر مرغزی

از شاعران سده چهارم هجری قمری بوده که مرحوم سعید نفیسی او را در زمره
شاعران منتسب به سامانیان آورده است. در لغت نامه دهخدا بیت زیر به نقل از لغت فرس
اسدی برای کلمه «فرهست» شاهد آمده است:

نیست راهست کند تشبیل اوی هت را نیست کند فرهستش

صفار (= صفاری) مرغزی

از شاعران سده چهارم هجری قمری منتسب به دوره سامانیان بوده است. در لغت نامه
به نقل از سعید نفیسی آمده است: از شاعرانی است که در تذکره ها نام او نیست، و تنها
در فرهنگها اشعار او را به شاهد لغات آورده اند، و چون در فرهنگ اسدی هم نام او
هست پیدا است که در قرن چهارم بوده و اشعاری که از او در فرهنگها آمده یکی را برای
نمونه و به عنوان شاهد لغت «سارنج» که مرغکی کوچک است نقل می کنیم:

تو کودگ خرد و من چنان سارنجم جانم ببری همی ندانی رنجم
چون هر سه بیت منقول در لغت نامه به وزن رباعی است، پیدا است که وی به رباعی
سرودن بیشتر مایل بوده است.

حکاگ مرغزی

از شاعران سده چهارم هجری قمری است که طبع او به هنر و هجان نیز مایل بوده
است. چنانکه سوزنی شاعر در اشعار خود از او به عنوان هجوسرا یاد کرده است. او را
منظومه ای بوده به نام خرزه نامه. سوزنی گوید:

رفیق و مونس من هزلهای طیان است حکایت خوش من خرزه نامه حکاک.
ابیات ذیل از اوست:

ایستاده بخششم بر در او این بنفرین سیاه دوخ چکاد.
کی بر او زر و سیم عرضه کنم خویشتن را به گفت راد کنم
من بدین مکر و حیل زرندهم برره زیفش او سثاد کنم

طیان مرغزی

از شاعران سده چهارم هجری قمری که شاعری هزار آل بود، و ظاهر اشعار بسیار
داشته و غیر از طیان بمی است.

کوکبی مروزی

محمد عوفی او را در سلک شعرای آل ناصر ذکر نموده است. در هر حال شاعری
استاد و بلیغ، و به قول صاحب تذکره روز روشن از سخنوران خوش فکر است. از اشعار
او دو بیت زیر در تذکره مجمع الفصحا و چیستانی درباره «ماهی» در تذکره روز روشن
آمده است:

نگاه کن به گل سرخ ناشکفته تمام به گلبنی که سمن را همی نماز برد
بسان دولب معشوق سرخ و کوچک و تنگ که گاه بوسه به عاشق همی فراز برد

چیستان «ماهی»

چیست آن کو همی رود نهان خوشه سیم را ببسته میان
تا نهان ست جان او بر جای چونکه پیدا شود بی جان

بشار مرغزی

بشار از شاعران قرن چهارم هجری قمری است. از شرح حالش اطلاعی در دست
نیست و آنچه تذکره نویسان نوشته اند، مقرون به اشتباه است. نامش را هدایت در
مجمع الفصحا، در شمار شعرای قدیم آورده و گفته است که به پارسی و عربی شعر

می سروده است و «در قید اسارت به بصره افتاده و اشعار عربی از او مانده». این اشاره اخیر به گمان ما نتیجه اشتباه این شاعر پارسی زبان با بشّار بن برد طخارستانی شاعر ایرانی تازی گوی است که در قید اسارت به بصره افتاد و به سال ۱۶۷ هـ. ق. درگذشت. اهمیت بشّار در آن است که بعد از رودکی قدیمترین شاعری است که قصیده خمربیه شیوایی از خود به یادگار نهاد و سخن او مسلماً در خمربیات منوچهری مؤثر افتاده است.

از اشعار اوست:

رز را خدای از قبلی شادی آفرید شادی و خرمی همه از رز بود پدید
از جوهر لطافت محض آفرید رز آنکو جهان و خلق جهان را بیافرید

کسائی مروزی

حکیم مجدالدین ابوالحسن اسحاق کسائی مروزی، از معاریف شعرای سده چهارم و اوایل سده پنجم هـ. ق. است. وی را خاتم شعرای آل سامان باید شمرد. اوائل کار مدّاح سلطان محمود غزنوی بود. در علت اشتهارش به کسائی هدایت گفته است: «گویند سبب این تخلص آنست که کسوت زهد در برداشته و کلاه فقر بر سر گذاشته» و پیدا است که این گونه توجیهاات خالی از دقت و صحت است.

کسائی در روزگار جوانی از خراسان به ترکستان غربی (ماوراءالنهر) رفت، سالها در شهر بخارا که پایتخت سامانیان بود، زیست و از ابوالحسن عتبی وزیر نوح بن منصور نوازشها دید... کسائی صدر دولت غزنویان را ادراک کرده به غزنین رفت، و سلطان محمود را مدح گفت و اکرام و انعام گرفت.

کسائی از فنون معارف سده چهارم هجری قمری بهره وافعی داشته است. همین اندک اثری که از او بجای مانده، می رساند که گوینده ای فاضل بوده، و در اشعارش معانی عمیق و دقائق فلسفی و نکات اخلاقی یافت می شود.

صاحبان تذکره، شاعر استاد خراسان را به شعر و حکمت هر دو ستوده اند. و در این سخن نیست که او مرد دانشمند وارسته و دارای عفت نفس و از لهو و هزل

برکنار بوده است...

عوفی و آذربیکدلی کسائی را شیعه علی و مدّاح اهل بیت رسالت دانسته، و اشعاری را در ستایش علی بن ابی طالب علیه السلام با مطلع زیر از او ضبط کرده اند:

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر بستود و قضا کرد و بدو داد همه کار...

وی شاعری فصیح البیان بوده، زبان طبیعی ساده شیرینی داشته، صاحب طبع غراء و طبیعت حسّاس است، در سخن راه تعقید و تکلف نمی سپارد، کلامش منظم و منسجم، بیانش مطبوع و دلنشین، رقت و سلاست و حسن قریحه در شعرش هویدا است...

کسائی در حسن تغزل و شیرینی بیان و توانایی بر تعبیر معانی لطیف در قوالب الفاظ مأنوس و احتراز از به کار بردن کلمات وحشی، استادی زبردست بود و شعرش خالی از حشو قبیح و تصنعات ناپسند است، مثنائت و پختگی و آسانی و روانی را جمع کرده است.

از اشعار اوست:

گل نعمتت است هدیه فرستاده از بهشت مردم کریم تر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش! گل چه فروشی بجای سیم و زگل عزیزتر چه ستانی به سیم گل؟

از خضاب من و از موی سیه کردن من گره می رنج خوری بیش مخور، رنج میر!
غرضم زو نه جوا نیست بترسم که زمن خرد پیران جویند و نیابند اثر

عمارة مروزی

ابو منصور عمارة بن محمد مروزی از شاعران مشهور اواخر دوره سامانی و اوایل دوره غزنوی است. وی معاصر امیر ابوابراهیم اسماعیل بن نوح بن منصور سامانی ملقب به «منتصر» بود تا آنجا که قطعه زیر را هم در رثای این امیر جنگجو که در سال ۳۹۵ هـ. ق. در بیابان مرو به دست باد به نشینان عرب کشته شد، سروده است:

از خون او چو روی زمین لعل فام شد روی و فاسیه شد و چهر امید زرد
تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را مرگ از نهیب خویش مر آن شاه را بخورد

بعد از آن امیر سبکتکین را مدح گفته است. از همین مقدار شعر که از او باقی است قوت فکر و حسن بیان او ظاهر می شود و آن قطعه که در مرثیه «منتصر» گفته بنا به نوشته استاد فروزانفر «از مرثیه کم نظیر زبان فارسی است؛ و می توان گفت بدین جزالت سبک و متانت معنی چنانکه رثاء آنگونه مرد را شاید (هر چند معانی و الفاظ مرثیه باید رقیق باشد) مرثیه نیست»^۱.

همچنین شهرت و لطف غزلهای عماره از اینجا معلوم می شود که: «روزی قوال در خدمت شیخ [ابوسعید ابوالخیر] این بیت بر می گفت که:

اندر غزل خویش نهان خواهم گشتن تا برب تو بوسه دهم چونش بخوانی
شیخ از قوال پرسید که این بیت کراست؟ گفت: عماره گفته است. شیخ برخاست و با جماعت صوفیان به زیارت خاک عماره شد»^۲.

از مرثیه شاعر در مرگ «منتصر» معلوم می شود بعد از سال ۳۹۵ ه. ق. و شاید تا حدود اوایل قرن پنجم می زیسته است. لیکن در اواخر ایام ابوسعید ابوالخیر (۳۷۵-۴۴۰ ه. ق) در قید حیات نبود»^۲
از اشعار اوست:

جهان زیرباف اگر چندگاه سیمین بود ز مُرد آمد و بگرفت جای توده سیم
بهارخانه کشمیریان به وقت بهار به باغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
به دور باد همه روی آبگیر نگر پیشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار
مار است این جهان و جهانجوی مارگیر و زمارگیر مار برآرد شبی دمار

عسجدی مروزی

عبدالعزیز بن منصور عسجدی مروزی قزوینی مکنی به «ابونظر» از مشاهیر سخنوران ایران در قرن پنجم هجری قمری است، که تنها ۲۵۶ بیت از آثار او به زمان ما

رسیده و از آن میان قصیده‌ای که در فتح سومنات به دست سلطان محمود غزنوی ساخته، از شهرت کم نظیری برخوردار است. جامی در بهارستان و رازی در تذکره هفت اقلیم او را مروزی شمرده‌اند و دولتشاه سمرقندی او را هر وی شاگرد عنصری می داند. هدایت وفات او را ۴۳۲ ه. ق. نوشته است. از اشعار او ابیاتی در لباب الالباب و مجمع الفصحا و برخی از کتب لغت و ادب مانند ترجمان البلاغه و حدائق السحر و المعجم و لغت فرس اسدی و فرهنگ جهانگیری و جنگها آمده است.

از اشعار اوست:

چرا نه مردم عاقل چنان بود که به عمر چو درد سر کندش مردمان دژم گردند
چنان چه باید بودن که گرسرش ببری به سر بریدن او دوستان خرم گردند

ابوحنیفه اسکافی

یا ابوحنیفه مروزی یا ابوحنیفه غزنوی بنا به نوشته عوفی «از شعرای مرو بود و در عهد دولت سنجری والی ولایت سخن پروری شد، اگر چه کفشگر بود، اما طبعی لطیف داشت و ابیات و اشعار او بسیار است». ابوالفضل بیهقی که از دوستان این شاعر بوده است، او را جوانی فاضل و فقیهی دانشمند می داند که هم در جوانی در «فضل و ادب و علم» سخت مشهور بوده و کمتر فضل او را شعر دانسته است و گفته «در سخن موی شکافد و دست بسیار کس در خاک مالد»... ابوحنیفه علاوه بر شاعری مسند تدریس نیز داشت و بی اجری و مشاخره درس ادب و علم می داد و مردمان را رایگان علم می آموخت.

دکتر صفانسیب او را به مرو «بنا به قول عوفی و پیروی دیگران از او درست نمی داند. زیرا بیهقی وی را از مردم غزنین دانسته و از کسانی شمرده است که از آن شهر برخاسته‌اند.

هدایت ابوحنیفه را با ابوالقاسم علی بن محمد اسکافی دبیر نوح بن نصر و عبدالملک بن نوح اشتباه کرده و گویا متوجه این نکته نبوده است که با حساب او، عمر ابوحنیفه اسکافی می بایست به حدود ۲۲۰ سال رسیده باشد!

نمونه‌ای از اشعار او:

۱. سخن و سخنوران، ص ۴۳.

۲. تاریخ ادبیات صفا، ج ۱، صص ۴۵۳-۴۵۴.

هر چه بر ما رسد ز نیک و ز بد
باشد از حکم یک خدای کریم
مرد باید که مار گرز زه بود
نه نگار آورد چو ماهی شیم
مار و ماهی نبایدش بودن
که نه این و نه آن بود خوش خیم
دون تر از مرد دون کسی بمدان
گر چه دارند هر کسش تعظیم

ناصر خسرو

حکیم ناصر خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی مگنی به ابو معین و ملقب و متخلص به حجت در ماه ذی القعدة ۳۹۴ هجری قمری، در قبادیان از نواحی بلخ متولد شده و بعد از سال ۴۶۰ ه. ق. و به روایت اقرب به صحت در سال ۴۸۱ ه. ق. در یمنکان از اعمال بدخشان وفات یافته است.

از او ان جوانی به تحصیل علم و فضل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه اشعار ایران و عرب پرداخت و از هر خرمنی خوشه‌ای برداشت تا به مقام دانش رسید.

در دوره جوانی دربار محمود و مسعود غزنوی را دید، چنانکه خود در کتاب سفرنامه‌اش اشاره بدان می‌کند. بعد در دربار سلجوقی خدمت دیوانی داشت و دبیر بود. گذشته از تحصیل و تحقیق، مسافرت زیاد کرد و گویا در جوانی هندوستان و افغانستان و ترکستان را هم دیده باشد. شاید عمده علت سفرهای او مطالعه و تحقیق احوال و عقاید ملل بوده است. چنانکه بعد از سفر طولانی که به جانب حجاز کرد، در نتیجه این تحقیق و تفتیش عقیده تازه‌ای در او پیدا شد. این سفر را که هفت سال طول داشت، به سال ۴۳۷ ه. ق. شروع کرد. حجاز و آسیای صغیر و سوریه و مصر را دید و با ملل و مذاهب گوناگون آن بلاد آشنایی به هم رسانید و مخصوصاً در مصر با پیروان مذهب شیعه اسماعیلیه روابطی پیدا کرده و پیرو مذهب آنان گردید و به جرگه طرفداران این طریقه درآمد؛ حتی به عزم دعوت مردم به ایران برگشت. مهم‌ترین نتیجه این سفر ناصر خسرو کتاب سفرنامه‌اش است که بعد از مراجعت به وطن به تألیف آن پرداخت، و در آن اغلب شهرها را که دیده بود وصف کرد...

ناصر خسرو در مراجعت از این سفر به بلخ رفت و آشکارا شروع به تبلیغ عقاید اسماعیلی کرد و در این خصوص با علما مباحثات راه انداخت تا در اندک مدتی

فقهای اهل سنت به خصومت وی برخاستند و امرای سلجوقی در صدد آزار او برآمدند. حکیم ناصر خسرو استادی قوی الطبع و نادر الأسلوب است. شعرش عمیق و پرمعنی و طریقه بیانش در نهایت درجه متانت و جزالت است. نظم ادله و قوانین علمی را که خسروی سرخسی پی افکنده بود، حکیم ناصر خسرو به حد اعلی رسانید، و چون به شاعری نظر نداشت و به لحاظ نشر دعوت و نفاذ عقیدت شعر می‌گفت، ابیات او مجموعه‌ای از ادله عقلی و مذهبی گردید و از شور و افکار شاعرانه خالی ماند.

ناصر خسرو در راه تحصیل علوم و فنون رنج فراوان برده قرآن را حفظ داشت و تقریباً در تمام علوم متداوله عقلی و نقلی و مخصوصاً علوم یونانی از ارثما طیقی و مجسطی بطلمیوس و هندسه اقلیدس و طب و موسیقی و بالاخص علم حساب و نجوم و فلسفه و همچنین در علم کلام و حکمت متألهین تبحر پیدا کرده بود. در علم ملل و نحل و کسب اطلاع بر مذاهب و ادیان نیز رنج فراوان برده بود. همین اطلاعات وسیع و متنوع ناصر خسرو موجب شد که آثار متعدده منظوم و منثور به زبان فارسی پدید آورد. از آثار منظوم او نخست دیوان اوست که تصحیح حاج سید نصرالله تقوی آن مجموعه را ۱۱۰۴۷ بیت دارد، و گویا این مقدار قسمتی از ابیات دیوان او باشد. زیرا دولتشاه دیوان او را سی هزار بیت دانسته است. دو منظومه هم به نامهای روشنایی نامه و سعادتنامه در پند و حکمت از ناصر خسرو در دست است که در آخر دیوان چاپ تقوی آمده است.

خاصیت عمده شعر ناصر خسرو، علاوه بر مفاهیم حکمی و کلامی، اشتغال آن بر مواعظ و حکم بسیار است که قطعاً در این امر، کسائی مروزی را پیش نظر داشته و از وی پیروی کرده است. البته نمی‌توان از قدرت فراوان ناصر خسرو در توصیف و بیان اوصاف طبیعت غافل بود. توصیفاتش که او از فصول و شب و آسمان و ستارگان کرده، در میان اشعار شاعران فارسی کمیاب است...

از آثار منثور ناصر خسرو که مسلماً از اوست، این کتب را یاد کرده‌اند: خوان اخوان، گشایش و ره‌ایش، جامع الحکمتین، سفرنامه، زاد المسافرین، وجه دین، بستان العقول، دلیل المستحیرین. از دو کتاب اخیر فعلاً نشانی در دست نیست؛ لیکن کتب دیگر او موجود است و طبع شده و همه آنها از حیث کهنگی عبارات و کلمات همچون اشعار

آن شاعر بزرگ، و نثر همه، در کمال فصاحت و جزالت پرداخته شده است. جامع‌الْحکَمَین را ناصر خسرو در شرح قصیده معروف خواجه ابوالهیثم سروده که متضمن سؤالات حکمی و پرسشهایی درباره اصول عقاید اسماعیلیه است. زادالمسافرین از جمله مهم‌ترین کتب کلامی اسماعیلیه شمرده می‌شود. تألیف این کتاب در سال ۴۵۳ ه. ق. صورت گرفته است.

وجه دین یکی دیگر از آثار مهم مذهبی ناصر خسرو است که آن را در مختصری از مسائل کلامی و تأویلات و باطن عبادات و احکام شریعت به طریقه اسماعیلیان نوشته است و مشحون است به اصطلاحات آن طایفه.

سفرنامه نخستین اثر موجود از آثار منشور ناصر خسرو است که ارمغان سفر ممتد اوست که با انشائی بسیار روان و دل‌انگیز نوشته شده، و حاوی اطلاعات دقیق و ذیقیمت جغرافیایی و تاریخی و بیان عادات و آداب مردم ممالک و نواحی مختلف است.

خوان‌الخوان (خوان‌الاکوان)، کتابی است در اخلاق و پند و موعظه که در ۱۳۵۹ ه. ق. در قاهره به چاپ رسیده است.

گشایش و رهائش این کتاب در جواب چند سؤال است که یکی از برادران مذهبی از ناصر خسرو کرده بود، و او آنها را جواب داده و دشواریهای آن را گشوده و نفسهای مؤمنان و مخلصان را از تردید رهایی داده و به‌همین مناسبت کتاب را گشایش و رهائش نامیده است.

نمونه‌ای از اشعار او:

سلام کن زمن ای باد مر خراسان را
خبر بیاور ازیشان به من چو داده به‌وی
بگویشان که جهان سرو من چو چنبر کرد
نگر کتان نکند غره عهد و پیمان‌ش
ازین همه بستاند بجمله هر چش داد

چو خواهی کرد با کس دشمنی ساز
می‌سنگن دوستی با او ز آغاز

فکنندن دوستی با کس سلیمست
مرنجان کس خواهش عذر از آن پس
مکن قصد جفاگر با وفایی
چو رنجانیدن کس هست آسان
وفا بردن به سرکاری عظیمست
که بدکاری بود رنجاندن کس
ز سنگ طبعی بود گرگ آشنایی
بدست آوردنش نبود بدان سان...

فخرالدین مروزی

فخرالدین خالد بن ربیع المکی از اعظم فضلا و اماجد شعرای خراسان و معاصر سلطان سنجر بود، و با حکیم انوری مؤدب و ضمیمیت بی حد داشت، و از معرکه‌ای او را نجات داد، حاصل آنکه مولانا در فضل و ادب کم‌نظیر، و گاهی شعر و غزلی می‌سروده است.

از اوست:

حوضی چو حوض کوثر و آبی درو خنک
سیمین بران و حور و شان بر کنار حوض
همچون گلاب بر رخ رخشان حور عین
چونانکه در میان صدف لؤلؤ ثمین
قطعه

در ده آن گوه‌ر شادی درده
سست عهدی فلک می‌بینی
تا ز دست غممان بستاننی
بیوفایی جهان می‌دانی

رفیع مروزی

از احوال او اطلاعی در دست نیست. نام او در لباب‌الالباب (ج، ص ۱۶۱-۱۶۲) در شمار شاعران سلجوقیان آمده و ابیاتی که از او نقل می‌شود، حاکی از کمال ذوق و لطف سخن و باریک‌اندیشی او در غزل است و بعید به نظر نمی‌آید که او نیز از شاعران نیمه دوم قرن ششم باشد. از اوست:

دایم گل رخسار تو بر بار نماند
چندین چه کنی تکیه بر اقبال زمانه
چندین چه کنی ناز که تا چشم کنی باز
آزار مکن پیشه و بازار مکن تیز
وین دل شده در حسرت و تیمار نماند
کان روز زوال آید و بسیار نماند
از عشق من و حسن تو آثار نماند
کاین تیزی بازار تو بسیار نماند

غزالی مروزی

عوفی او را جزو شعرای آل سلجوق (خراسان) به شمار آورده، گوید: آنکه به دام لطف طبع غزال لطایف صید کردی و جان را از لذت شعر و غزل او کعب الغزال به کام رسیدی^۱ این یک غزل از منشآت اوست که می گوید:

عشق تو مرا بلاوشر دارد در عشق تو جان کجا خطر دارد؟
 هجر تو به کشتن من مسکین هر روز بهانه ای دگر دارد
 در صحبت تو کسی که دل بسندد بسیاری را که از تو بردارد
 از صحبت تو کجا پرهیزد آن کس که ز درد جان خیر دارد؟
 اندر غم تو غزالی عاشق حقا که ز جانت دوستر دارد
 در ریاض العارفین تألیف آفتاب رای لکهنوی، بیتی جزو سروده های غزالی مروزی آمده که اشتباه می باشد. زیرا در لباب الالباب و مأخذ دیگر این بیت از سروده های رفیع مروزی شاعر دیگر دوره سلجوقیان است.

فقیهی مروزی

از فاضلان خراسان و مردی خوش طبع و نکته دان، و سخنی شیرین داشته است. این قطعه از اوست.

میفکن نوبت عشرت به فردا چو اسباب مهیا داری امروز
 به استقبال آنده رفته باشی چو در دل فگر فردا داری امروز

ابوالحسن طلحه

شهاب الدین ابوالحسن از شعرای سلاجقه خراسان در قرن ششم هجری قمری است. وی اهل مرو است و به قول امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم با سنجر بن ملک شاه (۵۱۱-۵۵۲) معاصر، و به قول عوفی قصاب و قطعاً کمیاب و اکثر نظم او رباعیات بوده است.

۱. لباب الالباب، چاپ ۱۳۳۵، ص ۳۶۲ (نقل از لغتنامه دهخدا).

دوش از تو دلم شاد شد ای چشمه نوش و امشب زغم فراقت آمد به خروش
 چیزی که قیاس آن نشاید کردن یا محنت امشب است یا راحت دوش

سمائی مروزی

محمود بن علی سمائی مروزی از شاعران نیمه اول قرن ششم هجری قمری است. ابیات لطیف و غزلهای شیرین از او باقی است که نهایت لطافت و سهولت عبارت را داراست. با انوری معاصر بوده، محمد عوفی او را در ضمن شعرای دوره اول سلجوقی می شمارد. امین احمد رازی او را با سنجر (۵۱۱-۵۵۲ ه. ق.) معاصر می داند، و صاحب مجمع الفصحامی نویسد که با سوزنی مهاجرات داشت و اکنون در دیوان سوزنی و ابیات سمائی ازین مهاجرات اثری نیست و ظاهراً این مطلب درست نیست. از اشعار اوست:

دل از کار خود آنگه بر گرفتم که با تو عشق بازی در گرفتم
 ز جان خویش دست آنگه شستم که مهرت را چو جان در بر گرفتم
 بسا شب کز تو گفتم رو بتابم چو روز آمد غمت از سر گرفتم

معشوقه سر و فغان ندارد سرمایه به جز جفان ندارد
 گز در نگری به روی زیباش آن سرو روان روان ندارد

دقایقی مروزی

شمس الدین محمد بن علی بن محمد الدقائقی مروزی از شاعران اواخر سده ششم هجری است. وی از کسانی است که کتاب سند باد نامه را که از جمله قصص قدیمه هند و منقول به زبان پهلوی بوده پس از ترجمه به زبان عربی و فارسی، به نشری مصنوع و مزین نگاشته است.

فتوحی مروزی

اثیر الدین شرف الحکما فتوحی مروزی از سخن سرایان سده ششم است، و با

گویند گان عصر خود روابط بسیار داشته و ایشان وی را محترم شمرده اند. صاحب مجمع الفصحان نیز او را با سنجر بن ملکشاه معاصر گرفته، از فتوحی غزلهای خوب در لباب الالباب ضبط است. میان او و ادیب صابر دوستی بوده، یکدیگر را ستوده اند، و با انوری معارضه داشته و به قول مجمع الفصحان قطعه منسوب به انوری در هجای بلخ، ازوست. وفات فتوحی بعد از سنه. بحرہ اتفاق افتاده است. فتوحی بنا بر اشاره عوفی در نظم و نثر هر دو استاد بود و «نظم بانظام او در غایت ذوق و جزالت و نهایت دقت و سلاست» و از آنما به شعر که از او نقل شده این معنی به نیکی آشکار است خاصه مهارت او در سرودن غزلهای لطیف.

از اشعار اوست:

یک دم به مراعات دلم گرم نَداری یک ذره مرا رحمت و آزرَم نَداری
هر گه که کنم یاد ترا بانفَس سرد گوئی به فسوسم که دم گرم نَداری

از سر برنده نوازی چه شود گرم را یک شبی آواز دهی

ابوعلی مروزی

سید اجل ابوعلی بن الحسین المروری از شاعران اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم است. عوفی شرحی مبسوط در ذکر لطافت طبع و مهارت او در بیان معانی دارد و آنچه از اشعار او نقل کرده، مؤید این گفتار به نظر می آید. ابوعلی مروزی مداح علاءالدین اسکندر ثانی محمد بن علاءالدین نکش خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷) بوده و عوفی او را در نیشابور ملاقات کرده، و مدتی با وی مجالست داشته است. دو قصیده که از او، در لباب الالباب آمده، قدرتش را در ابداع معانی و ایراد الفاظ متین نشان می دهد و رباعیاتی هم که به نام وی ثبت شده، منتخب و مطبوع است.

از اشعار اوست:

هر خاک که بردامن هر کهساریست دارد گهری که قیمتش بسیار است
یا سرمه نور چشم دلموخته بیست یا نیل کمان ابروی دلدار است

چون خاک دُرت شد محک دیده من بشناس حقوق نمک دیده من
بنگ که هنوز نقش روی غم تست در آینه مردمک دیده من

کلامی مروزی

برادر ملا سلامی است، و این هر دو در بخل و طمع و حرص و خست شهره آفاق بودند. آنچه از وی مانده همین لغز است که در تغزل قصیده ای برای بغداد خاتون گفته است. همین چند شعر حاکی از قدرت او در شاعری است.

تغزل در لغز انگشتر

چيست اين پيكر خميده چونون روز و شب گشته با الف مقرون
جوهر صالح مصالح ملك ناقه وار آمده ز سنگ برون
سنگ در بر گرفته چون فرهاد خم گرفته چو قامت مجنون
پيكر كور پشت صحرايي در دهانش بر آمده كف خون
اصلش از سنگ و همنشيش سنگ سنگ موزون و پيكر موزون
حامی ملكت سلیمانست حافظ گنج خانه قارون
زرد رویست و سرخ چشم بود نظر از عكس روی او گلگون
زیب انگشت کیقباد و قباد زینت دست شاه افریدون
چون بدینجا رسید گویم چیست خاتم خاص فرخ خاتون

پیامی مروزی

پیامی مروزی (= مروی) اهل مرو و از شاعران سده نهم هجری قمری می باشد. بنا به نوشته مجالس النفايس، به نقل از لغتنامه دهخدا اکثر اوقات در شیوه قلندری می گشت؛ می گویند آخر با بر میرزا او را تربیت کرده صدر ساخته بود. این ابیات از اوست:

وفا و عنده کردی جفامی نمایی مه من عجب بیوفامی نمایی
چو بیگانگان مگذرای نور دیده که در چشم من آشنای نمایی

پیامی چوزلف بتان بی قراری به دام کسی مبتلا می نمایم.

نآدری مروزی

از شاعران سده نهم هجری قمری و اهل مرو، و از مصاحبان امیر علیشیر نوایی است. در مجالس النفاثس آمده است:

«مولانا نادر از جانب مرو، و طبعش غرایب طلب و مشکل پسند است. در زمانه به خوش طبعی نادر است و میرعلیشیر گفته بسیاری زمان مصاحب من بود و اکثر به لوندی مشغول می بود این مطلع از اوست:

به سنگ نرم گن ای چرخ استخوان مرا
مباد رخنه کند تیغ دلستان مرا

جاروبی مروزی

مردی است عاشق پیشه، ولی مدام عاشق حاکم منسوب می شده همچنان در قندهار عاشق بابر میرزا بوده که این امیر هم زشت و هم پنجاه ساله بوده و آنچه او را رنج داده، متنبه نگردیده بعد هم که به هرات رفت عاشق دورمش خان گردید. طبع نظم داشته این غزل را در جواب فغانی گفته است:

چون باد زکوی تو بر آشفتم و رفتم
چون باد زکوی تو بر آشفتم و رفتم
جاروبیم و بسته میان در پی خله شام
و سحر خاک رخت رفتم و رفتم!

حیرتی مروزی

گرچه صاحب تحفه سامی مروزیش دانسته ولی متعرض این نکته می باشد که خود گوید از تونم و در همه باب منجمله منقبت بسیار کوشیده؛ گویند در حسن و جمال کم نظیر بوده است و به لایبالیگری می گذرانیده و مآلاً در ۹۶۲ ه. ق. وفات یافته است. منظومه گزار و بهجت المباح از دست دیوانی با چهل هزار بیت شعر دارد؛ و الله اعلم بالصواب. این چند شعر ازوست:

رحم نمود و آمد از توسن ناز و کین فرو

آیت رحمتی چنین نامده بر زمین فرو
حقه لعل بتانرا نه زجان ساخته اند

بلکه جانرا زلب لعل بتان ساخته اند
قضا که صورت یوسف چنین لطیف رقم کرد

برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد
که دل از عشق بتان گه جگرم می ستورد

عشق هر لحظه به داغ دگرم می ستورد

خواجه حسین مروزی

وی در جوانی مدتی در کابل بود و از آنجا به هرات رفت، و در آگره نخست از شاعران دربار همایون، و سپس از سرایندگان محتشم دربار جلال الدین اکبر شد، و از خاندان محترم و وزیرزاده بود، و نسبش به علاء الدوله سمنانی می رسید، و در جوانی معقول را نزد ملا عصام الدین ابراهیم و فقه و تفسیر و حدیث را در سفر حج نزد ابن حجر مکی، مفتی عربستان فرا گرفته بود، و ازین قرار در جوانی در سرزمین عربستان زیسته است. در دربار اکبر مقام بلندی داشت و بیشتر تخصص او، قصاید مدح بود و مخصوصاً در سرودن ماده تاریخ مهارت داشت. چنانکه قصیده ای ساخته است که از هر بیت آن نام سلطان سلیم و تاریخ ولادت او که ۹۶۰ ه. ق. باشد، بیرون می آید. گذشته از شعر، در صنعت انشاء و فنون ادب دست داشته است. وی سرانجام در سال ۹۷۹ ه. ق. از اکبر اجازه گرفت و به کابل رفت و پس از اندکی در کابل در ۹۷۹ ه. ق. درگذشت. البته سال فوت او را ۹۹۹ ه. ق. هم نوشته اند که درست نمی نماید. فیضی نیز به او معتقد بوده است. شهرت خواجه حسین در سرودن قصیده و غزل است.

رفعتی قبادیانی

عوض محمد خان رفعتی قبادیانی، از شاعران سده دهم هجری قمری است. اصل وی از قبادیان بوده و در بلخ می زیست و در جوانی کسب دانش کرد، و از بلخ

به بدخشان رفت، و در شهر قندز، نیز دانش آموخته و مورد توجه شاهزاده شاهرخ تیموری قرار گرفت، به طوری که لقب خانی به او داد. در حدت طبع و سرعت فهم امتیاز داشته و مردی خوش خوی و شیرین سخن بود، و رفعتی تخلص می کرد و در غزل استاد بود.

شهد و ودی مروزی

مولانا شهودی از شاعران سده دهم هجری قمری، ساکن هرات بود، و در جوانی در مزارات شهر گشت و بی وضو پا بر زمین نمی گذاشت، و چون سنش از پنجاه گذشت، بالوندان و می گساران معاشر شد، و در پایان زندگی که در سمرقند بود، دل داده جوانی شد... و دیگر نتوانست در ماوراءالنهر بماند و به هرات برگشت و آنجا در گذشت. وی مردی شوخ و تا اندازه ای مقلد بوده و غزل را خوب می گفته است.

هجری مروزی

مولانا هجری مروزی از شاعران سده دهم هجری قمری است. مردی درویش مشرب بود، و به هندوستان هجرت کرد، و از آنجا به آذربایجان رفت و در تبریز در گذشت و در پشته سرخاب دفن شد. وی غزلسرای خوبی بود.

واقعی مروزی

مولانا واقعی مروزی از شاعران سده دهم هجری قمری است. وی بیشتر به ترکی شعر می گفت و شعر فارسی هم سروده است.

اصلی مروزی

مولانا اصلی مروزی از شاعران سده دهم هجری قمری است. در جوانی به کسب دانش مشغول شده، پس از چندی دست از آن کار کشید، و روش قلندران را پیش گرفت، در منتهای استغنا زیست و مورد احترام مردم واقع شد، و از مریدان شیخ حاج محمد قوچانی عارف مشهور آن زمان شد و زمستان و تابستان به زیارت مزارها

می رفت و به جانوران خوراک می داد. در پایان زندگی به ماوراءالنهر رفت و با بزرگان تصوف و دانشمندان آن دیار دیدار کرد، و بیشتر ملازم مولا محمد امین زاهد پیشوای صوفیه بود. سپس از بلخ به هرات رفت و پس از آن در قزوین با شاه طهماسب صفوی ملاقات کرد، و شاه از وی خواست تا از شعر خود بخواند و وی غزلی خواند که پسندیده افتاده. در آن مجلس شاه خلعت گرانبها و زر بسیار به او بخشید و وی از کثرت استغنائی که داشت تنها دو سکه شاهی برداشت و بیش از آن نخواست. از ایران به هند رفت و ملازم نصیرالدین محمد همایون شد و مورد توجه وی قرار گرفت و پس از سفر حجاز و حج به ماوراءالنهر برگشت و در آنجا از جهان رفت. وی در غزل سرایی از شاعران زبردست ماوراءالنهر بود. سال درگذشت او را ۹۶۸ ه. ق. نوشته اند.

این شعر از اوست:

ز دل پیکان زنگ آلود آن مهوش برون آید

بسان شعله سبزی که از آتش برون آید

محمد هاشم مروی

وی مردم دیده هنر، و دیده مردم صاحب نظر بود، و از وارد آتش آنچه ایراد او سامع مجامع را قابل و سزاوار است، این ابیات است:

به سینه زخم غمت را نشان نمی باشد زبان شکوه ما را بیان نمی باشد
ز بسکه گوش تو پر گشته سنگدل شده نه اینکه هیچ اثر در فغان نمی باشد

آدمی باید که بی حالت نباشد هیچگاه

گرب خندان نباشد چشم گریان هم خوشست

یوسف مروزی

کاتبی خوب بود و شعر نیز می گفت و این مطلع ازوست:

آتش رخسار را از تاب می افروختی آتشی افروختی و عالمی را سوختی

ابن علی مروی

از شاعران سده دهم هجری قمری، از ملازمان جلال الدین محمد اکبر و غزل سرا بود^۱.

همای مروزی

میرزا محمد صادق مروزی، از شاعران، مورخان و تذکره نویسان معروف سده سیزدهم هجری قمری است. او متخلص به «هما» و ملقب به «وقایع نگار» است، و متولد مرو و شاهجهان. محمد صادق به همراه حاج محمد حسین خان قاجار مروزی ملقب به فخرالدوله، به مشهد آمد و در آنجا به فراگیری علوم پرداخت. سپس به نجف اشرف و عتبات عالیات رفت و تحصیلات خود را تکمیل کرد. پس از بازگشت ساکن کاشان شد، و نزد صباحی بیدگلی به تمرین شعر و شاعری مشغول شد. بعد عازم تهران شد و ابتدا به عنوان منشی و سپس در سمت وقایع نگاری در دربار فتحعلیشاه مشغول و مأمور نگارش تاریخ قاجاریه شد که حاصل بخشی از آن دوره، و شرح وقایع سلطنت فتحعلیشاه به نام تاریخ جهان آرا در دو جلد است. وی در سال ۱۲۵۰ ه. ق. همزمان با جلوس محمد شاه وفات یافت.

محمد صادق مروزی از منشیانی بود که شعر هم می سروده و قصایدی در مدح خاقان و عباس میرزا و دیگر بزرگان از او بجا مانده که در برخی از آنها اشاراتی به حوادث روزگار خود از جمله فتح ترشیز دارد. قائم مقام که با او مکاتبه داشت انشای او را ستوده است.

آثار معروف وقایع نگار عبارتند از:

ترجمه عهدنامه مالک اشتر، مجمع المعاصرین در رویدادهای زمان فتحعلیشاه، تحفه عباسی در آداب سلطنت، دیوان اشعار شامل قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات، راحة الارواح شامل افسانه هایی که برای فتحعلیشاه در موقع خواب می گفته؛ جهان آرا تاریخ دوره سلطنت فتحعلیشاه، زینة المدايح تذکره شعرايي است که در هفت سال اول سلطنت فتحعلیشاه او را مدح کرده اند. زینة المدايح (تکمله)، کتاب مستقلی

است که به عنوان جلد دوم کتاب اول در شرح زندگی شعراي دربار خاقان که به مدح شاه پرداخته اند در ۱۲۲۳ ه. ق تألیف کرده است. شیم عباسی در آداب کشورداری که در ۱۲۲۷ ه. ق تألیف آن به پایان رسید، مآثر فتحعلیشاه، قواعد الملوک و...

برای نمونه چند بیت از قصیده ای که در هنگام سفارت و توقف در تفلیس به اقتضای قصیده معروف خاقانی، خطاب به عباس میرزا نایب السلطنه، سروده و او را به فتح قفقاز تشویق کرده است، می آوریم:

جهانداور خداوند، یکی ره	ز تیغ آب رنگ برق آسا
ز راه دین غبار کفر بنشان	ز روی شرع رنگ شرک بزدا
هوس در مرز ایران کرده دشمن	به جوش آورده در سردیگ سودا
فرو بنشان به آب تیغ جوشش	که داند این هوس خام است و بیجا

فهرست ماخذ

آذر بیگدلی، لطف علی بن آقاجان. آتشکده آذر، با تصحیح، تحشیه و تعلیق حسن سادات ناصری. تهران، امیر کبیر، ۱۳۳۶.

آزاد بلگرامی، غلامعلی. خزانه عامره، کاپور، نولکشور، بی تا.

آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن. الذریعه الی تصانیف الشیعه، به اهتمام علینقی منزوی، چاپ دوم، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۷ ه. ق (تاریخ مقدمه).

اته، هومان. تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه رضازاده شفق، تهران، ۱۳۳۷.

اقبال آشتیانی، عباس. مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی، شامل یکصد و یک

مقاله. با مقدمه و تصحیح محمد دبیرسیاقی. [تهران]، خیام، ۱۳۵۰.

امین احمد رازی. هفت اقلیم. با تصحیح و تعلیق جواد فاضل. تهران، علی اکبر علمی و ادبیه [۱۳۴۰] (۳ جلد).

الامین، محسن. اعیان الشیعه. بیروت دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳/ق ۱۹۸۳ م.

انصاری کازرونی، ابوالقاسم بن ابی حامد. مرقوم پنجم کتاب سلم السموات در

شرح احوال شعراء و چکامه سرایان و دانشمندان. به اهتمام و تصحیح و حواشی و

تعلیقات یحیی قریب. بی جا، بی نا، ۱۳۴۰ ش.

اوحدی حسینی دقایقی بلیانی اصفهانی، تقی الدین محمد. عرفات العاشقین و عرصات العارفين، نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملک، ش ۵۳۲۴.

براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۵۶.

_____ تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، تهران، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۵۸.

تربیت، محمد علی، مقالات تربیت، مقاله های فارسی محمد علی تربیت.

به کوشش ح، صدیق. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۵۵.

تقی زاده، حسن، مقالات تقی زاده، زیر نظر ایرج افشار، تهران، جیبی، ۱۳۵۰.

حبیب اللهی (نوید)، ابوالقاسم. ارمغان نوید (مجموعه مقالات و اشعار)، با

مقدمه غلامحسین یوسفی، به کوشش محمد حبیب اللهی، اصفهان، میثم تمار، ۱۳۶۳.

حکیمیان، ابوالفتح. فهرست مشاهیر ایران از آغاز دورانهای افسانه ای تا زمان

حاضر در شرح آثار، یادگاریها، خدمات انسانی و زندگینامه مردان و زنان ایرانی با

سنوات تطبیقی. تهران، دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷.

خلیل، علی ابراهیم خان. صحف ابراهیم، نسخه عکسی، به شماره ۲۹۷۶ در

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

خیامپور، عبدالرسول فرهنگ سخنوران، تبریز، خیامپور، ۱۳۴۰.

دبیر سیاقی، محمد گنج بازیافته، بخش نخست، تهران، اشرفی، چاپ دوم،

۱۳۵۵.

دهخدا، علی اکبر لغت نامه. [زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی]. تهران،

سازمان لغت نامه ۱۳۲۵.

رضازاده شفق، صادق. تاریخ ادبیات ایران، شیراز، دانشگاه شیراز، چاپ دوم با

تجدید نظر، ۱۳۵۲.

ریاضی، غلامرضا دانشوران خراسان [مشهد] کتابفروشی باستان، ۱۳۳۶.

رپیگا، یان تاریخ ادبیات ایران، از دوران باستان تا قاجاریه. ترجمه عیسی شهابی.

تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴.

سادات ناصری، حسن سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران در دوره اسلامی. تهران،

شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳.

شبلی نعمانی، محمد شعر العجم یا تاریخ شعر و ادبیات ایران، ترجمه محمد تقی

فخر داعی، تهران، ابن سینا، چاپ دوم، ۱۳۳۵.

صبا، محمد مظفر حسین تذکره روز روشن، به تصحیح و تحشیه محمد حسین

رکن زاده آدمیت، تهران، رازی، ۱۳۴۳.

صفا، ذبیح الله تاریخ ادبیات در ایران، [ویرایش ۲]. تهران، ابن سینا، ۱۳۴۷.

_____ گنج سخن، شاعران بزرگ پارسی گوی و منتخب آثار آنان. تهران، دانشگاه

تهران، ۱۳۵۴.

علیشیرنوائی، نظام الدین تذکره مجالس النفاثس، به سعی و اهتمام علی اصغر

حکمت. تهران، منوچهری، ۱۳۶۳.

عوفی، محمد محمد بن لباب الالباب، به تصحیح ادوارد براون و محمد قزوینی.

لیدن، بریل، ۱۹۰۶ م، ج ۲.

فروزانفر، محمد حسن سخن و سخنوران، [ویرایش ۲]. تهران، خوارزمی، ۱۳۵۰.

قصیری، یدالله بزم سخن، شامل شرح حال و برگزیده آثار ۱۹۷ تن سرایندگان از

آغاز شعر فارسی تا زمان حاضر. تهران، زوار، ۱۳۴۲.

لکهنوی، آفتاب رای تذکره ریاض العارفين، به تصحیح و مقدمه حسام الدین

راشدی، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۵.

لودی، شیر علی خان تذکره مرآة الخیال (تألیف در ۱۱۰۲ هـ)، به سعی و اهتمام

میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی، بمبئی، شیر علی خان بن علی امجد خان، مطبع

مظفری، ۱۳۲۴ ق.

محمد صدیق حسن خان، نگارستان سخن، کلکته، مطبعه شاهجهانی بهوپال،

۱۲۹۲ ق.

مدرس، محمد علی ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب یا کنی و

القاب. [ویرایش ۲]. تبریز، مشفق [۱۳۴۹، ۱۳۴۶] ۸ ج، مصور.

مصاحب، غلامحسین دایرة المعارف فارسی، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵.

مصفا، مظاهر پاسداران سخن چکامه سرایان (۱)، تهران، زوار، ۱۳۳۵.

مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نسجفقلی تذکره نگارستان دارا، به کوشش ع. خیامپور. تبریز، بی نا، ۱۳۴۲ ش.

مولوی، محمد عبدالمجید خان شمع انجمن، بی جا، بی نا، ۱۲۹۳ ق.

نفیسی، سعید تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم. [تهران]، فروغی ۱۳۴۴، ۲ ج. مصور.

_____ محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی. چاپ دوم. تهران، ابن سینا،

۱۳۴۱ ش.

واله داغستانی، علیقلی ریاض الشعراء (تألیف در ۱۱۶۱)، نسخه عکسی از روی نسخه کتابخانه ملک.

هاشمی سندیلوی، احمد علیخان مخزن الغرایب، ج ۱، به اهتمام محمد باقر، لاهور، یونیورسیتی اورینتال کالج، ۱۹۶۸ و بقیه به صورت نسخه عکسی در کتابخانه مرکزی

هدایت، رضاقلی بن محمد هادی مجمع الفصحاء، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶-۱۳۴۰، ۶ ج.

هدایت، محمود گلزار جاویدان، تهران، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۳، ۳ جلد.

یادنامه ناصر خسرو، دانشگاه فردوسی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۵۵

ش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی